

رُز در خانه خدا

داستان کوتاه

مهیار فرآورده

www.faravarde.biz

فوریه ۲۰۰۹ اسو

خنک های مرمهرای راهروی میان صفا و مروه، در آن گرمای عربستان از کف پاهای رُز نفوذ میکرد و در اندام او گسترش میافت.

رُز بارها این مسیر را پیموده بود، و همیشه با لباس احرام. احرام را دوست میداشت و خود را در آن لباس آزاد احساس میکرد.

بار اول برای انجام اعمال واجب با افراد کاروان خود همراه شد. به پای کوه مروه که رسید و به بالای آن نظر انداخت، توانائی بالا رفتن را در خود ندید. هم کاروانیها از آن بالا او را صدا میزدند. «خانم کریمی، خانم کریمی، باید بیای بالا.» اما رُز همان پائین منتظر شد تا آنها بازگردند.

روحانی کاروان به آنها گفته بود. «به او کاری نداشته باشید، او مستمع آزاد است.»

وقتی حاج مرادی روحانی کاروان از او خواست تا حمد و سوره را برایش بخواند، رُز سر باز زد.

«اما من باید بشنوم که آیا شما آنرا درست میخوانید.»

اصرار حاج مرادی بیفایده بود. رُز آنگونه که حمد و سوره را از بچگی یاد گرفته بود

میخواند و این چیزی بود میان او و خدایش که بنظر رُز ربطی به حاج مرادی نداشت. او خدایی را میپرستید که خود شناخته بود، نه آنچه که بنام خدا باو معرفی میکردند.

پدر و مادر رُز برای پسران خود نامهای مذهبی انتخاب کرده بودند، اما تنها دخترشان را روزیتا نامیدند و او را رُز صدا کردند. در سر حد عربستان سعودی شورته ای که پاسپورت او را میدید از او پرسید.

«مسلمانی؟»

«بله.»

«پس چرا سمت روزیتاست؟»

توده حجاج در لباس های احرام از جلوی ستونهای عظیم مسجد حضرت رسول رد شده و بتدریج وارد صحن مطهر خانه کعبه میشدند. رز در کنار خاله خانم که با او همسفر شده بود در میان جمعیت عظیم به ورودی صحن مطهر رسیدند. رز سر بلند کرد و خانه کعبه در مقابل دیدگان حیرت زده او نمایان شد.

رُز تصاویر زیادی از آنجا دیده بود و حتی در گزارشهای خبری تلویزیون صحنه هایی از آن مراسم را در ذهن داشت، اما آنچه که اکنون در مقابل چشمان خود میدید اصل بود.

رُز لحظاتی همانجا ایستاد و عظمت خانه کعبه را تحسین کرد.

من در مقابل خانه ی خدای خود ایستاده ام.

رُز در دل با خود گفت.

در کلاس های آمادگی برای حج در ایران، به مردم سفارش کرده بودند تا خود و یا اشیاء را برای تبرک به خانه خدا نمانند. اما رُز میدید که شورته ها ایرانی ها ی متخلف را با بکار بردن کلمه «کافر» از خانه خدا دور میکردند.

رسول اکرم بتهای خانه خدا را شکست تا مردم از پرستش چوب و سنگ دست بردارند و به

حقیقت یکتاپرستی آگاه شوند. و در نظر سنی های سعودی، متبرک دانستن سنگهای بنای خانه خدا، چیزی جز شرک نبود.

بعد از ظهر همانروز، حاج مرادی روحانی کاروان رُز و همراهان، چون روزهای دیگر به منبر رفت. موقع ذکر مصیبت که رسید و حاج مرادی صدا را در گلو انداخت تا اشک مردم را در آورد، رُز طبق معمول مجلس را ترک کرد.

حاج مرادی که متوجه این موضوع شده بود، وقتی آنروز از منبر پائین رفت رُز را به گوشه ای کشید و از او پرسید. «خانم کریمی چرا هر وقت من ذکر مصیبت میخونم شما مجلس را ترک میکنین؟»

رُز بدون اینکه در صورت او نگاه کند گفت. «برای اینکه من تحمل شنیدن ناله و زاری ندارم و فکر نمیکنم امامان ما راضی باشند که ما با مناسبت و بی مناسبت مردم رو به گریه و زاری واداریم.»

حاج مرادی که قدش از رُز بلند تر بود نگاهش روی سر پوشیده رُز ماند و رُز آرام از زیر نگاه او دور شد. «ببخشید.»

کار های دیگر نویسنده

رمان:

از ۳۶ تا ۷۱ درجه شمالی

یاقوت سرخ

نماز سر وقت

داستان کوتاه:

روشنک خانم

دختر عمه های مُحَجَبَه داوود

برخورد در فرودگاه

پژوهش:

شیعیگری و امام گرایی

نگاهی بر زمینه های بروز هولوکاست - (شوا)

دفترهای چکامه:

تمجید، کاوش، تحلیل، تمثیل و رباعی ها

*

فایل های عناوین بالا در فرمت پی دی اف چاپ شده

و برای دانلود در دسترس عموم می باشد

www.faravarde.biz/pars